

بررسی سیر تطور در نظریه‌های اصطلاح‌شناسی: از تحول واژگانی در نظریه عمومی تا دگر‌دیی و واحدهای اصطلاح‌شناختی قالب‌بنیان

معصومه شییری^۱، نصرت حجازی^{۲*}

۱. پژوهشکده واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی

۲. استادیار زبان فرانسه دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

«اصطلاح‌شناسی» قلمرویی بینارشته‌ای میان رشته‌هایی همچون زبان‌شناسی کاربردی، ترجمه‌شناسی، علوم زبانی، روان‌شناسی و مهندسی ارتباطات است. در دهه اخیر سؤالات بسیاری در زمینه مفاهیم، اصول، ارزش‌ها، چارچوب‌ها و دامنه عملکردی این رشته جدید به وجود آمده است. بنابراین، پژوهش درباره مؤلفه‌هایی که در تغییر و تکوین نظریه‌های توصیفی واژه‌شناسی - از جمله نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی - مؤثر بوده بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفته است. مسأله اینجاست که کدام یک از مجموعه مؤلفه‌ها سبب شده تا اندیشمندان از نظریه‌های عمومی اصطلاح‌شناسی گسسته و به سمت نظریه‌های ارتباطی - اجتماعی و شناختی سوق داده شوند؟ به عبارت دیگر، کدام عامل یا مجموعه عوامل در قطع ارتباط نظریه‌های اصطلاح‌شناختی واژه‌محور و حرکت آنها به سمت نظریه‌های قالب‌بنیان نقش داشته‌اند؟ به نظر می‌رسد که تفاوت در واحدهای تشکیل‌دهنده معنا در هر یک از نظریه‌ها و نیز عدم توجه به بافتار و ساختار شکل‌گیری اصطلاحات علمی و تخصصی در نظریه‌های عمومی باعث شده تا هر یک از این نظریه‌ها مفاهیم و مفروض‌های پیشین را به چالش کشد.

این مقاله در نظر دارد تا با نگاه به دلایل پیدایش این نظریه‌ها در بستر تاریخی و نیز با توجه به اصول و مفاهیم حاکم بر آنها، علل زاویه‌گیری این نظریه‌ها با یکدیگر را بر اساس روابط کارکردی میان کلمه، اصطلاح و نحو توضیح دهد و از این رهگذر نقاط قوت و ضعف هر نظریه را بیرون کشد. در نهایت، مطالعه - های سبب‌شناختی در روند تکوینی این نظریه‌ها می‌تواند هم چارچوب نظری مناسبی برای پژوهشگران زبان‌های تخصصی فراهم آورد و هم چشم‌اندازی عملی برای سمت و سوگیری‌های آتی در گرایش

اصطلاح‌شناسی نظری برای محققان این عرصه مهیا سازد.

واژگان کلیدی: اصطلاح‌شناسی، اصطلاح‌شناسی عمومی، رویکرد ارتباطی-اجتماعی، اصطلاح‌شناسی شناختی قالب-بنیان

۱. مقدمه

«اصطلاح‌شناسی»^۱ علمی است که موضوع آن بررسی مفاهیم و واژگان بافت‌های تخصصی است. هدف اصطلاح‌شناسی، شناسایی، جمع‌آوری و توصیف اصطلاحات علمی در زبان‌های تخصصی است به گونه‌ای که ارتباطات دانش میان اهل فن به لحاظ کیفی تسهیل و از هرگونه سوء تعبیر یا تشمت برداشت برای فهم زبان پرهیز می‌شود. منظور از «زبان تخصصی»^۲، مجموعه‌ای از داده‌های زبانی که در یک حوزه ارتباطی محدود شده است. بنابراین، اصطلاح‌شناسی تنها به واژگان حوزه تخصصی یک علم بسنده می‌کند و نظریه‌های آن «زبان عمومی»^۳ را در بر نمی‌گیرد.

در اصطلاح‌شناسی سه گرایش عمده وجود دارد: اصطلاح‌شناسی منطبق با نظام زبانی (نگرش زبان‌شناختی)، اصطلاح‌شناسی با اهداف ترجمه (نگرش ترجمه‌ای)، و اصطلاح‌شناسی با اهداف برنامه‌ریزی زبانی (نگرش اصطلاحی). مکتب‌های وین، مسکو، پراگ و تا اندازه‌ای مکتب کانادا بازتاب‌دهنده نگرش زبان‌شناختی اصطلاح‌شناسی هستند. در عین حال، به اعتقاد جبرائیلی (فرهنگستان، ۱۳۸۴: ۱۱۲)، از میان تقسیم‌بندی‌های مختلفی که از مکاتب اصطلاح‌شناسی شده، دو مکتب حائز اهمیت است: مکاتب اصطلاح‌شناسی نوین که پیروان آن ووستر (Cabré ۱۹۹۹: ۲)، کابره و سگر هستند و دیگری مکاتب اصطلاح‌شناسی سنتی که در برابر مکتب اصطلاح‌شناسی شناختی-اجتماعی قرار دارند. در اصطلاح‌شناسی نوین، به ویژه در رویکرد زبان‌شناسی، سه روش متداول برای اصطلاح‌شناسی وجود دارد که عبارتند از ایجاد صورت‌های جدید (واژگانی که قبلاً وجود نداشتند)، به کارگیری صورت‌های موجود، و ساخت اصطلاح جدید با تغییر در مقوله نحوی یا واژگانی صورت‌های موجود (که در این صورت «اصطلاح‌شدگی» یعنی تبدیل یک کلمه عامه به اصطلاحی در زبان تخصصی و «انتقال و توسیع معنا» از زبان تخصصی یک علم به حوزه تخصصی دیگر و نیز وام‌گیری فرارشته‌ای) و در نهایت وام‌گیری میان‌زبانی به صورت

مستقیم یا غیرمستقیم یا ورود یک اصطلاح از یک زبان به زبان دیگر.

با تکیه بر اصول پیشنهادی سگر (۱۹۹۰: ۱۱۵-۱۰۵) یعنی شفافیت، انسجام، تناسب و اقتصاد زبانی برای ساخت یک اصطلاح و قرار دادن آن در برابر هر مفهوم، واژگان باید به گونه‌ای ترکیب شوند که کاربرد در درک مفهوم دچار خلل نشود. در واقع، فرد ادراک‌کننده به محض مشاهدهٔ اشیاء عینی، انتزاعی یا خیالی، شروع به مفهوم‌سازی^۴ می‌کند و در برابر هر مفهوم نامی^۵ قرار می‌دهد. البته، تعیین مشخصه‌های این مفاهیم نیازمند دانش تخصصی در حوزه‌ای است که مفهوم مورد نظر به وجود می‌آید. در این باره، «معنا» عبارت است از مجموعه مشخصه‌هایی که به عنوان سازندهٔ مفهوم در کنار هم قرار می‌گیرند. «مصادق» مجموعه اشیایی هستند که در عالم عینی به یک مفهوم تعلق دارند. اما میان همین مفاهیم نیز گستره‌ای از ارتباطات به وجود می‌آید که اصطلاحاً به آنها «روابط مفهومی» می‌گوییم. این «روابط مفهومی» در یک حوزهٔ موضوعی (حوزهٔ به وجودآورنده مفهوم مورد نظر) وارد تعامل با یکدیگر شده و شناخت ما از یک «شبکهٔ مفهومی»^۶ را شکل می‌دهند (مثلاً شبکهٔ مفهومی از حوزه «جنگ» یا «ورزش»). منظور از «شبکهٔ مفهومی» اصطلاح‌شناسی یک حوزهٔ موضوعی یا مجموعه‌ای از مفاهیم تشکیل‌دهندهٔ ساختار آن حوزه است. به موازات گسترش این شبکهٔ مفهومی در ذهن، «شبکهٔ واژگانی»^۷ نیز در زبان بسط و گسترش می‌یابد.

مکتب وین (یا همان مکتب ووستر) از همان ابتدای پیدایش تلاش خود را به کار برد تا توصیف‌هایی واضح و فارغ از هرگونه ابهام در باب مفاهیم ارائه دهد (Sager, ۱۹۹۰: ۲۳-۲۲). در این مکتب، «مفهوم» بر «اصطلاح» تقدم دارد. در واقع به زعم ووستر، پایه‌گذار علم اصطلاح‌شناسی، هر مفهوم محصولی از یک فرایند ذهنی است؛ فرایندی که به واسطهٔ آن ابتدا اشیاء و پدیده‌های موجود در جهان به واقع درک می‌شوند (Pearson, ۱۹۹۸: ۱۱).

اما درک این مکتب از یک مفهوم و نام‌گذاری آن بر اساس یک سری از اصول، معیارها یا واحدهای استاندارد صورت می‌گیرد. مکاتب اصطلاح‌شناسی، از بدو پیدایش تاکنون نظریه‌های مختلفی را در خصوص شیوه‌های استانداردسازی، واحدهای استانداردسازی، تقدم مفهوم به اصطلاح یا به عکس اصطلاح به مفهوم، چگونگی شکل‌دهی به اصطلاحات، چگونگی ارتباط هر یک از واحدهای معنایی بایکدیگر در یک نظام واژگانی و مفهومی ارائه داده‌اند. اما هر یک از این مکاتب یا ضعف و کاستی‌هایی داشته‌اند و یا مسیری را به افراط رفته‌اند. پرسشی که در این میان مطرح

می‌شود این است که چگونه تعامل میان واژه/اصطلاح، نحو و مفهوم نگرش‌های معاصر به اصطلاح‌شناسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و موجب گسست آنها از نظریه‌های متقدمین یعنی - نظریه‌هایی که به ساخت صوری واژگان و تناظر یک به یک مفاهیم متکی است - می‌شود؟ به نظر می‌رسد که تفاوت در واحدهای تشکیل دهنده معنا در هر یک نظریه‌ها سبب شکل‌گیری نظریه‌های متفاوت اصطلاح‌شناسی و تحول آنها نسبت به نظریه‌های پیش از خود شده است. در این مقاله در نظر داریم تا ابتدا سیر تحول نظریه‌های اصطلاح‌شناسی در بستر تاریخی را مرور کنیم و پس از اشاره به دلایل پیدایش این نظریه‌ها، مفاهیم و اصول حاکم بر آنها را از نظر گذرانیم. در گام بعدی نظریه‌های اصطلاح‌شناسی را در رویکرد ارتباطی و اجتماعی جای داده و مفاهیم کلیدی آن را زیر ذره‌بین قرار می‌دهیم. در نهایت نگاهی به نظریه‌های اصطلاح‌شناسی شناختی انداخته و نقاط افتراق آن با سایر نظریه‌های پیشین را مطالعه خواهیم کرد. یافته‌های این پژوهش که در زمره اصطلاح‌شناسی و زبان‌شناسی نظری است، چارچوب نظری مناسبی را برای ترجمه متون تخصصی فراهم می‌آورد.

۲. پیشینه تحقیق

از زمان پیدایش اولین نظریه‌های اصطلاح‌شناسی توسط ووستر در دهه ۱۹۳۰، مکاتب متعددی - حتی در درون خود مکتب ووستری یا همان مکتب وین - پا به عرصه وجود گذاشته‌اند. لوران و پیچت (۱۹۹۳)، سه مکتب وین، پراگ و مکتب روسیه را از هم تفکیک می‌دانند. تمرمن (۱۹: ۲۰۰۰-۱۸) علاوه با افزودن مکاتب کانادایی، مکاتب کشورهای حوزه شمال و مکتب منچستر (UMIST) بر تعداد دسته‌بندی مکاتب اصطلاح‌شناختی از دیدگاه لوران و پیچت افزوده و بر این عقیده است که اختلاف نظر میان هر یک از این مکاتب بسیار ناچیز است. به اعتقاد تمرمن (۲۰۰۰)، انگیزه‌های هر یک از مکاتب مزبور که در گوشه و کنار جهان شکل گرفته کمابیش مشابه است. به زعم تمرمن نظریه‌ها و شیوه‌های تحلیلی این مکاتب - پیش از آنکه به دنبال اهداف کاملاً علمی و خاص خود باشند - در صدد برنامه‌ریزی و دستیابی به یک استاندارد زبان‌شناختی؛ با این تفاوت که هر مکتب برنامه‌ریزی و استانداردسازی در بافتار اجتماعی و سیاسی متفاوتی پیگیری می‌کند. مثلاً تا چندی پیش مکتب روسیه و پراگ استانداردسازی اصطلاحات را در درون کشورهای حوزه شوروی سابق دنبال می‌کردند یا مکتب کانادا در تلاش برای حفظ وجهه زبان فرانسه در برابر

سیطره استانداردسازی‌های انگلیسی برآمد و یا مثلاً مکتب وین (که مستقیماً تحت تأثیر نظریه‌های ووستری بود) در صدد تأثیرگذاری بر رویهء دسته‌بندی واژگان تخصصی زبان‌های تخصصی در سطح دنیا بود. فلبر در *مبانی اصطلاح‌شناسی* خود (ترجمه عزیزى ۱۳۸۱) نگرش افراد به اصطلاح‌شناسی را در سه سطح معرفی می‌کند: الف) کسانی که با رسیدگی به اسناد اصطلاح‌شناسی، کار مستندسازی اصطلاح‌شناسی را بر عهده دارند (سطح اول)؛ ب) استفاده‌کنندگان از اصطلاح‌نامه‌ها از جمله مترجمان و نویسندگان فنی (سطح دوم)؛ ج) کسانی که در اصطلاح‌شناسی تعمق کرده و به بررسی و ایجاد نظام‌های مفهومی و اصطلاحی می‌پردازند.

سمائی (۱۳۸۴) به بازتاب سابقه علم اصطلاح‌شناسی تا به امروز و رابطه آن با واژه‌گزینی پرداخته و اصول حاکم بر اصطلاح، مفهوم و واحد اصطلاح‌شناختی را در هر یک از گرایش‌ها را نقد و بررسی می‌گذارد تا از این رهگذر گرایش‌های علمی اصطلاح‌شناسی در فرهنگستان سوم را نسبت به این مکاتب مورد توجه قرار دهد. در نهایت او به تشکیل اصطلاح‌شناسی بومی و حتی ایجاد مکتبی مستقل در حوزه علم تأکید می‌ورزد (سمائی ۱۳۸۴: ۱۰۶).

توآرون و بژوان (۲۰۱۰) در مقاله خود اذعان می‌کنند که علیرغم جهت‌گیری‌های کم و بیش متفاوت علم اصطلاح‌شناسی، مکاتب و رویکردهای مختلف این حوزه همواره با یکدیگر در تعاملی تکمیل‌کننده به سر برده و علیرغم تلاش‌های مستمر اصطلاح‌شناسان برای استانداردسازی، برداشت تک‌معنایی از اصطلاحات تخصصی ممکن نیست.

در کنار پژوهش‌های نظری، پژوهش‌های دانشگاهی متعددی در زمینه برقراری پیوند بین اصطلاح‌شناسی و کاربردشناسی زبان یا ترجمه زبان‌های تخصصی شکل گرفت. به عنوان نمونه در رابطه با اصطلاح‌شناسی کاربردی، ونسان ایور (۲۰۱۰) در ذیل بررسی بینارشته‌وارگی اصطلاح‌شناسی به ارتباط دوسویه اصطلاح‌شناسی و ترجمه متون تخصصی پرداخته و آن را ابزاری برای پیشبرد مطالعات میدانی ترجمه برای مقاصد خاص می‌داند.

در همین راستا، ریرا (۲۰۱۱)، اصطلاح‌شناسی را در چارچوب تعاملی گفتمان‌های تخصصی حوزه اتحادیه اروپا (یورولکت و یوروسپیک) وارد کرده و مشکلات مترجمان همزمان برای یافتن معادل‌های اصطلاح‌شناختی را به بحث می‌گذارد.

با این حال، دلایل گسست مکاتب نظریه‌های اصطلاح‌شناختی از یکدیگر و علل زاویه‌گیری یک نظریه از نظریه‌ها و رویکردهای پیشین خود در سیر تحولات در زمانی مورد بررسی چنداناً قرار

نگرفته است. بنابراین در نوشتار پیش رو در نظر داریم تا با نگاه به دلایل پیدایش این نظریه‌ها در بستر تاریخی و نیز مطالعه اصول و مفاهیم حاکم بر آنها، علل تفاوت این نظریه‌ها با یکدیگر را بر اساس روابط کارکردی میان کلمه، اصطلاح و نحو توضیح دهیم و از این رهگذر نقاط قوت و ضعف هر نظریه را بیرون کشیم. از همین روی، مطالعه انتقادی خود را از بنیادین‌ترین نظریه اصطلاح‌شناسی _ یعنی نظریه عمومی اصطلاح‌شناسی _ آغاز می‌کنیم.

۳. نظریه عمومی اصطلاح‌شناسی

نظریه‌های اصطلاح‌شناسی هم با رویکردی تجویزی^۸ و هم با رویکردی توصیفی^۹ و یا به هر دو صورت طبقه‌بندی می‌شوند. برخی نظریه‌ها همچون نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی که اولین نظریه پیشنهادی در حوزه اصطلاح‌شناسی است، رویکردی تجویزی داشته و بر بعد هم‌زمانی^{۱۰} اصطلاحات تأکید دارند. در مقابل، برخی دیگر از نظریه‌های اصطلاح‌شناسی همچون نظریه شناختی که در واکنش به نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی ایجاد شدند، غالباً رویکردی توصیفی داشته و به جنبه‌های اجتماعی، ارتباطی و شناختی در بعد درزمانی^{۱۱} توجه ویژه‌ای کرده‌اند. قبل از دهه ۱۹۳۰ تقریباً صحبتی از نظریه‌های اصطلاح‌شناسی نبود، تا اینکه در این دهه، یوجین وستر که برقراری روابط بدون ابهام را در میان متخصصین مورد توجه قرار داده بود، کتاب *ابزار ماشینی: فرهنگ بین‌زبانی مفاهیم اولیه*^{۱۲} را منتشر کرد که فرهنگی به ترتیب الفبا و واژگان مقوله‌بندی شده همراه با تعاریف و تصاویر است. در حقیقت هدف وستر از این کتاب «استانداردسازی» زبان علمی بود؛ زیرا وستر باور دارد که نقش اصطلاح‌شناسی ایجاد و استاندارد کردن اصطلاحات برای مفاهیم است. از قضا، کتاب *ابزار ماشینی* وستر مقدمه‌ای برای ایجاد نظریه عمومی اصطلاح‌شناسی^{۱۳} شد که بعداً پیروان وستر مکتب او را در وین توسعه داده و کم‌کم «مکتب اصطلاح‌شناسی عمومی وین» شکل گرفت. در مکتب وین از اصطلاح‌شناسی برای ارتباط‌دهی مفاهیم با دانش تخصصی و نیز برای توصیف و سازمان‌دهی اطلاعات، به ویژه، استانداردسازی اصطلاحات در هر حوزه تخصصی استفاده می‌شد.

به اعتقاد کابره (۲۰۰۳: ۱۶۵) اهدافی که وستر برای نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی برشمرده عبارتند از:

۱- حذف ابهام از زبان‌های فنی به وسیله استاندارد کردن اصطلاحات تخصصی. (نتیجهٔ چنین اقدامی تبدیل اصطلاح‌شناسی به عنوان ابزاری مؤثر، شفاف و رسا برای ارتباطات بود)؛
 ۲- متقاعدسازی کاربران زبان‌های فنی و تخصصی^{۱۴} از منافع اصطلاح‌شناسی استاندارد شده؛

۳- جامعیت‌بخشی به اهداف عملی و دادن موقعیت علمی به اصطلاح‌شناسی و در نتیجه ایجاد اصطلاح‌شناسی به عنوان رشته‌ای نظری.

در عین حال، در نظریهٔ اصطلاح‌شناسی عمومی (GTT)، مفاهیم به مثابهٔ هویت‌هایی مستقل از زبان‌شناسی در نظر گرفته شده و به اشیاء و واقعیت‌های موجود در جهان بیرونی ارجاع داده می‌شوند. در این خصوص، اصطلاحات تنها برچسب‌های زبان‌شناختی صرف هستند. اما در این میان، آنچه برای اصطلاح‌شناسی اهمیت دارد معانی کنونی اصطلاحات و ارتباط آنها با یکدیگر در شبکه نظام مفهومی است.

بر همین اساس فلبر^{۱۵} (۱۳۸۱: ۱۳۰) سه مشخصهٔ اصلی نظریهٔ اصطلاح‌شناسی عمومی را در ارتباط با وضعیت زبان بیان می‌دارد:

۱) هر کاری در اصطلاح‌شناسی با مفاهیم آغاز می‌شود و هدف، تعیین حدود مفاهیم است. قلمرو مفاهیم از قلمرو اصطلاحات مستقل است. در حالی که اصطلاح‌شناسان به مفاهیم می‌پردازند، زبان‌شناسان دربارهٔ معنی لغات صحبت می‌کنند. در اصطلاح‌شناسی یک واحد نام‌گذاری شامل اصطلاحی می‌شود که به یک مفهوم نسبت داده شده؛ مفهوم، همان معنای اصطلاح است. اکثر زبان‌شناسان واژه را واحد جدایی‌ناپذیر محتوا و شکل کلمه می‌شمارند. در زبان‌شناسی باید به معانی فاعلی کلمات توجه داشت. این در حالی است که اصطلاحات فاقد معنای فاعلی کلمات هستند.

۲) آنچه به کار یک اصطلاح‌شناس مربوط می‌شود صرفاً «اصطلاحات مفهومی» است. یعنی یک ترمینولوگ تنها با اصطلاح‌نامه‌ها سر و کار دارد نه با قواعد صرف و نحو. قواعد دستور زبان از زبان و زبان‌شناسی همگانی گرفته می‌شوند.

۳) نگرش اصطلاح‌شناختی زبان، نگرشی هم‌زمانی است.

سال‌های متمادی اصول نظریهٔ اصطلاح‌شناسی عمومی تنها اصولی بودند که برای تألیف داده‌های اصطلاح‌شناختی استفاده می‌شد، زیرا بحث یا انتقاد جدی از این نظریه خیلی قابل توجه

نیود و متخصصان حوزه‌های مختلف علوم نیز علاقه چندانی به اصطلاح‌شناختی و ارتباط آن با حوزه تخصصی خود نداشتند. همچنین سمائی (۲۰۱۶/۱۳۹۵: ۸۱)، به نقل از کابره، معتقد است که الف) نیاز به یکدست‌سازی اصلاحات؛ ب) ضرورت حفظ ماهیت نظری و موجودیت اصطلاح‌شناسی عمومی به عنوان یک حوزه مطالعاتی مستقل و ج) تلاش برای حفظ وحدت‌بخشی به رویه‌های روش‌شناختی در این عرصه، نوعی «منش دفاعی» را نزد نظریه‌پردازان و طرف‌داران نظریه‌های سنتی اصطلاح‌شناسی ایجاد کرده است.

در عین حال یکی از ادعاهای اولیه نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی بر این است که اصطلاحات در زبان تخصصی به صورت ذاتی متفاوت از کلمات در زبان عمومی هستند؛ زیرا بین اصطلاحات و مفاهیم تناظری یک به یک، یا به عبارت بهتر تک‌معنایی^{۱۶} وجود دارد. به بیانی دیگر، ادعای کلی بر این است که یک اصطلاح یا واحد زبان تخصصی می‌تواند به صورت تک‌معنایی با مفهوم تخصصی که بر آن دلالت می‌کند ارتباط داشته باشد. بدین‌ترتیب واژگان تخصصی به واسطه ارتباط بین صورت (دال) و محتوای مربوط به این مفهوم (مدلول) از کلمه زبان عمومی مجزا می‌شود (Pavel & Nolet, ۲۰۰۱: ۱۹).

متعاقباً تلاش‌های بسیاری در جهت استقلال اصطلاح‌شناسی از دیگر شاخه‌های علوم به خصوص زبان‌شناسی صورت گرفت. از جمله اینکه بین زبان تخصصی با زبان عمومی و نیز اصطلاحات^{۱۷} با کلمات^{۱۸} تمایزی برقرار شد. این تمایز بر اساس این دیدگاه بود که برخلاف آنچه که نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی و وستر ادعا می‌کند، اصطلاحات صرفاً برچسب‌های زبانی نیستند، بلکه نمادهایی انتزاعی و مفهومی هستند که به خوبی با مفاهیم موجود در جهان بیرونی در تعامل، کنش و واکنش هستند.

با این حال، مقدمات نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی با کم و کاستی‌هایی که هم معطوف تعریف مفهوم است و هم بر ناهماهنگی رابطه میان واژه/اصطلاح، مفهوم و نحو دلالت دارد موجب شد تا اصول GTT مورد انتقاد جدی قرار گیرد. اما حدوداً در دهه ۱۹۹۰ نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی به این دلیل که نگاهی سرسختانه به معنای اصطلاحات داشت و چندمعنایی^{۱۹} و مترادف^{۲۰} را جایز نمی‌شمرد، به ویژه به دلیل آنکه به ابعاد ارتباطی، شناختی و اجتماعی یعنی کاربردشناسی زبان^{۲۱} و نحو اهمیتی قائل نبود، نظریه‌هایی چندبعدی، با نگاهی جدیدتر پا به عرصه ظهور گذاشتند. به عنوان مثال ترمن (۲۰۰۰) بر این باور است که اصطلاح‌شناسی سنتی یا همان مکتب

وین، واژگان زبان تخصصی را بررسی می‌کند و در این رهگذر - بدون در نظر گرفتن مفاهیم بین‌الذهانی و سلیقه‌ای^{۲۲} - موکداً بر عینی‌گرایی تأکید دارد. در همین چارچوب، تمرمن معتقد است که اصطلاح‌شناسی سنتی از تدوین یک نظریه مدون درباره نحوه مفهوم‌سازی و نام‌گذاری بی‌بهره است، بدان معنا که به بعد انسانی مفهوم‌سازی توجه نمی‌کند و نقش زبان را در اندیشه، ادراک و بازنمود جهان ملحوظ نمی‌دارد (Temmerman، ۲۰۰۰: ۱۷-۱۶).

تمرمن کاستی‌های نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی را در پنج اصل زیر خلاصه می‌کند:

- ۱- در اصطلاح‌شناسی عمومی اصطلاحات با مفهوم شروع می‌شوند بدون این که زبان را مد نظر قرار دهند. بنابراین، در مکتب وین مفاهیم نقش کلیدی را بر عهده دارند.
 - ۲- مفاهیم مرز مشخصی دارد و هر مفهوم در نظام مفهومی جایگاهی را برای خود دارد. یعنی هر مفهوم بر اساس روابط منطقی^{۲۳} و روابط هستی‌شناختی^{۲۴} رابطه مستقیم با دیگر مفاهیم دارد.
 - ۳- تعاریف اصطلاح‌شناسی باید بر اساس تعریف معنایی^{۲۵} باشند.
 - ۴- در اصطلاح‌شناسی عمومی قانون تناظر یک به یک بین اصطلاحات و مفاهیم وجود دارد، یعنی یک اصطلاح فقط به یک مفهوم اطلاق می‌شود (اصل تک‌معنایی و تک‌نمودی^{۲۶}).
 - ۵- اصطلاحات و مفاهیم به صورت هم‌زمانی^{۲۷} مورد مطالعه قرار گرفته می‌شوند.
- اما شاید مهمترین نقدی که به اصطلاح‌شناسی عمومی ووستری وارد است این است که اصطلاح‌شناسی سنتی تنها در پی استانداردسازی است و به نحوه پیدایش اصطلاحات در متون، کمترین توجهی نکرده (فرهنگستان، ۱۳۸۴: ۱۲۸) و بر همین اساس فاقد هرگونه نظریه ارتباطی است. بر همین اساس، از ۱۹۹۰ پیشنهادها و ایده‌های جدیدی که راه را برای ادغام اصطلاح‌شناسی با متون اجتماعی، ارتباطی و زبان‌شناسی هموار می‌ساخت مطرح شد. این پیشنهادها به منظور تلفیق اصطلاح‌شناسی با رشته‌های ارتباطی و اجتماعی، سبب پیدایش رویکردهایی چون اصطلاح‌شناسی اجتماعی (Boulanger ۱۹۹۵؛ Guespin ۱۹۹۵؛ Gaudin ۲۰۰۳)، نظریه ارتباطی اصطلاح‌شناسی (کابره، ۱۹۹۹) و اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی (Temmerman، ۲۰۰۰) شد.

۴. از نظریه‌های اصطلاح‌شناسی عمومی تا نظریه‌های اصطلاح‌شناسی

اجتماعی و ارتباطی

صرف‌نظر از اصطلاح‌شناسی رایانشی^{۲۸} یانامگان‌پردازری ریگز^{۲۹} در حوزه علوم اجتماعی و نیز اصطلاح‌شناسی نظریه‌پردازان مستقلی همچون کابره (۱۹۹۹)، بولانژه (۱۹۹۵) و آنتینا^{۳۰} (۲۰۰۰)، اصطلاح‌شناسی اجتماعی و ارتباطی^{۳۱} دو حوزه معرفت‌شناسی مهمی بودند که در واکنش به نظریه عمومی اصطلاح‌شناسی (GTT) ایجاد شدند. این دو نظریه، با رویکردی واقعی به اصطلاح‌شناسی به توصیف اصطلاحاتی می‌پردازند که در بافت‌های ارتباطی و اجتماعی کاربرد دارند. از آنجا که تقریباً تمام حوزه‌ها در ارتباط با هم و از معلومات بین‌رشته‌ای شکل گرفته‌اند و در واقع پیدا کردن مثال‌های مصداقی که مورد ادعای نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی است عملاً غیرممکن می‌نماید، بنابراین در واقعیت نظریه GTT توانایی کاربرد عملی ندارد. به عکس، در اصطلاح‌شناسی اجتماعی مرز قاطعی بین حوزه‌ها و زمینه‌های مختلف دانش وجود ندارد، بلکه علوم مختلف به عنوان «گره‌های شناختی» مطرح می‌شوند که گاه همگرایی دارند و گاه از یکدیگر تفکیک می‌شوند (فرهنگستان، ۱۳۸۴: ۱۰۰). در عین حال، از آنجا که چندمعنایی و ترادف در هر زبانی وجود دارد، و نیز نظام‌های مفهومی و اصطلاحات با توجه به گذشت زمان در حال تغییر هستند، پس تعاریف موجود از یک اصطلاح و حتی نظام‌های مفهومی قادر نیستند تا همواره به شکلی ثابت و تغییرناپذیر باقی بمانند.

بنابراین، نظریه‌های اصطلاح‌شناسی ارتباطی و اجتماعی شرایط گفتمانی در هر یک از متون و نیز رویکردهای جامعه‌شناختی و واحدهای اصطلاح‌شناختی در گفتمان را پایه و اساس کار خود قرار داده تا از این رهگذر راهی برای سایر نظریه‌های توصیفی اصطلاح‌شناسی ایجاد کنند. در ادامه به بررسی ابعاد نظریه اصطلاح‌شناسی اجتماعی و نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی می‌پردازیم.

۳.۱. اصطلاح‌شناسی اجتماعی^{۳۲}

نظریه اصطلاح‌شناسی اجتماعی که توسط گودن در سال ۱۹۹۳ پیشنهاد شد همان اصول زبان‌شناسی اجتماعی است که در آن ارتباطات میان گروه‌ها و متخصصین متفاوت، می‌تواند

سبب چندمعنایی و مترادف شود. به عنوان نمونه، پزشکان در استفاده از اصطلاحات در میان خود از معادل‌هایی استفاده می‌کنند که شاید آن معادل‌ها برای بیماران و یا دیگر اقشار جامعه قابل فهم نبوده یا به گونه دیگری تعبیر شود. این مسأله به تنهایی باعث ایجاد مترادف‌های بسیار در زبان می‌شود. در عین حال، یک اصطلاح می‌تواند در حوزه‌های مختلف و جوامع مفاهیم مختلفی را به وجود آورد. در این نظریه چندمعنایی و مترادف می‌تواند بازتابی از موقعیت علمی، اجتماعی و حرفه‌ای کاربران یک گروه و نیز قدرت ارتباطی بین گویشوران باشد. این امر از یک طرف، بیان‌کننده کاربرد و بازتاب واقعی زبان در موقعیت‌های علمی، اجتماعی و حرفه‌ای متفاوت است و از طرفی دیگر، نشان‌دهنده پویایی و تغییر و تحول نظام‌های مفهومی و صد البته اصطلاحات در حوزه‌های زبانی تخصصی است. امکان حدوث تغییر و تحول، به طبع بُعد «در زمانی»^{۳۳} این نظریه را نشان می‌دهد، چرا که در رویکرد در زمانی، زبان به دلایل مختلف سیاسی، فرهنگی، علمی و اجتماعی همواره همیشه در حال تغییر و استحاله است. از همین روست که نظریه اجتماعی اصطلاح‌شناسی همواره تمایل به مطالعه اصطلاحات و مفاهیم در طول زمان را دارد. به زعم پیهکالا^{۳۴} (۲۰۰۱) رویکرد اصطلاح‌شناسی اجتماعی، جنبه‌های موقعیتی و اجتماعی ارتباطات زبان تخصصی را مورد توجه قرار می‌دهد و درست همین جنبه‌های موقعیتی و اجتماعی است که می‌تواند بر روابط کارشناسان تأثیر گذاشته و «تنوع در اصطلاحات» را پدید آورد. به زعم نظریه‌پردازان اصطلاح‌شناسی اجتماعی، از آنجا که زبان همیشه در حال تغییر است و از این رو سیر تغییر اصطلاحات و مفاهیم به شکل "در زمانی" بررسی می‌شود، بنابراین، استانداردسازی - آنچنان که پیروان مکتب وین در سر می‌پروراندند - یک خیال واهی بیش نیست.

۳.۲. نظریه ارتباطی اصطلاح‌شناسی^{۳۵}

به دنبال تلاش‌هایی که پیچیدگی واحدهای زبانی در دانش تخصصی را بازتاب داد، زبان‌شناسی و اصطلاح‌شناسی شروع به نزدیک شدن به یکدیگر کردند (Cabré, ۱۹۹۹) تا در نهایت نظریه ارتباطی اصطلاح‌شناسی را - که احتمالاً گزینه مناسب برای جایگزین شدن به جای نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی است - شکل دهند. این نظریه تحقیقات وسیعی را درباره ابعاد مختلف اصطلاح‌شناسی به راه انداخت؛ از جمله چگونگی برقراری ارتباطات مفهومی، تنوع اصطلاح‌شناختی، گسترش یا توسیع اصطلاح و کاربرد الگوهای مختلف زبان‌شناسی در

اصطلاح‌شناسی. همچنین این نظریه با رد مقدمات نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی تأکید می‌کند که اگر اصطلاح‌شناسی نتواند در اشیاء و نام‌هایشان «تنوع» ایجاد کند از پایه و اساس علت وجودی خود را از دست می‌دهد (کابره به نقل از تمرمن، ۲۰۰۰: ۲۹).

نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی که به بررسی چگونگی پیوند و تعامل واحدهای اصطلاح‌شناختی با یکدیگر می‌پردازد، از حوزه دانش‌های تخصصی تغذیه کرده و ساختار مفهومی، معنا، ساختار واژگانی، ساختار نحوی و محتوایی را به عنوان بافت ارتباطی گفتمان تخصصی به کار می‌گیرد. به باور کابره (۲۰۰۳) نظریه اصطلاح‌شناسی، چارچوب روش‌شناختی را برای مطالعه واحدهای اصطلاح‌شناسی مهیا کرد. او تأکید می‌کند که واحدهای دانش‌های تخصصی چندبعدی^{۳۶} هستند و عناصر شناختی، زبانی و ارتباطات اجتماعی را به خوبی در درون خود جای داده‌اند. با توجه به این مسأله، «اصطلاحات» شبیه به «کلمات» زبان عمومی رفتار می‌کنند. اما «اختصاصی بودن» اصطلاحات در یک مجموعه شناختی، نحوی و البته محدودیت‌های کاربردشناختی، تعلق این اصطلاحات به یک حوزه تخصصی را تأیید می‌کند (Faber, ۲۰۱۲).

در عین حال، گفتمان تخصصی، ساختاری سازماندهی شده از دانش را ارائه می‌دهد. این ساختار می‌تواند به عنوان یک طرح مفهومی ارائه شود که به وسیله گره‌هایی از دانش^{۳۷} شکل گرفته و توسط انواع واحدهای مختلف توصیفی و ارتباطاتی که بین این گره‌ها برقرار است عرضه می‌شود. گره‌های ساختاری، دانش را همان واحدهای اصطلاح‌شناختی شکل می‌دهند. ما واحدهای اصطلاح‌شناختی را در نظریه ارتباطی از طریق معنایی که در حوزه موضوعی، ساختار داخلی و معنای واژگانی تشخیص می‌دهیم (Cabré, ۲۰۰۳: ۱۹۰).

در واقع کابره، اصول اصطلاح‌شناسی ارتباطی خود را بر پایه مفروض‌های زیر بنا می‌نهد و ویژگی‌های خاصی را برای آن بر می‌شمارد:

- ۱) موضوع علم «اصطلاح‌شناسی ارتباطی» مطالعه اصطلاحات علمی است که این اصطلاحات، بر اساس رویکرد واژه‌نگر، بخشی از زبان طبیعی است؛
- ۲) واحدهای اصطلاحی، واحدهای واژگانی‌اند که در شرایط کاربردشناختی خاص و بر اساس پیدایش یک حوزه موضوعی خاص فعال می‌شوند؛
- ۳) واحدهای واژگانی، از دال (صورت ظاهری) و مدلول (قالب محتوایی) تشکیل شده و به

تناسب در کنار یکدیگر و در کنار سایر واحدهای واژگانی قرار می‌گیرند؛
 (۴) مفاهیم در محیط‌های تخصصی خاص روابط متفاوتی با یکدیگر دارند؛
 (۵) ارزش و جایگاه هر اصطلاح بر اساس ساختار مفهومی آن حوزه خاص تعیین می‌شود؛
 (۶) هدف «اصطلاح‌شناسی نظری» ارائه توصیف‌های صوری، معنایی و کاربردی واحدهایی است که مورد استفاده اصطلاح‌شناسی کاربردی قرار می‌گیرند؛
 (۷) هدف «اصطلاح‌شناسی کاربردی» گردآوری واحدهایی است که ارزش اصطلاح‌شدگی^{۳۸} دارند؛

(۸) از آنجا که در هر شاخه علمی، گردآوری و تحلیل واحدهای اصطلاحی به گونه‌ای متفاوت صورت می‌گیرد، بنابراین یک واحد اصطلاح‌شناسی کاربردهای متفاوت دارد (Cabr  ۱۹۹۹: ۱۲۴-۱۲۳، ۱۳۱-۱۳۳؛ سمائی ۲۰۱۶/۱۳۹۵: ۱۰۱).

در این باره، ضروری است که تعبیر اصطلاح‌شناسی ارتباطی از معناشناسی روشن شود. مطابق با این نظریه، واحد واژگانی، کلمه‌ای عمومی است. این کلمه یا واژه، زمانی معنای تخصصی به دست می‌آورد که در قالب خاصی از گفتمان قرار می‌گیرد. از آن جا که معنا از «مجموعه اطلاعات موجود در یک واحد واژگانی»^{۳۹} استخراج می‌شود، واحد اصطلاح‌شناختی معنای خاصی از یک واحد واژگانی را به ذهن متبادر می‌کند (Cabr  ۱۸۴). با تعریف و تأکید مزبور در نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی به نظر می‌رسد طرح این سؤال که معنای تخصصی چه چیزی است و عناصر آن چه چیزهایی هستند چندان عاقلانه نیست. به همین دلیل کابره (همان: ۱۹۰) معتقد است که معنای تخصصی یک اصطلاح، گزینش ویژگی‌های خاص معنایی در یک چارچوب گفتمانی است و شرایط خاصی از عملکرد گفتمانی را در برمی‌گیرد.

با این وجود، نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی، نواقصی دارد که در این قسمت به دو نمونه از آن اشاره می‌کنیم. نخست آنکه، به اعتقاد فابر (۲۰۱۲: ۲۰) این نظریه در توضیح ماهیت واحدهای اصطلاح‌شناسی معتقد است که "اصطلاحات"، «ساختارهای نحوی و محتوایی»^{۴۰} هستند، ولی در کمال تعجب از انتخاب هر گونه الگوی زبان‌شناختی مشخص امتناع می‌ورزد. دوم آنکه در نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی، دیدگاه «معناشناسی مفهومی» نیاز به وضوح بیشتر دارد. اگرچه در روش کلی نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی، معنی بر اساس بازنمود مفهومی به وجود می‌آید، اما مشخصاً معلوم نیست که چنین بازنمودهایی چگونه ایجاد می‌شوند، آنها شبیه به چه هستند، شبیه

به چه چیزی نیستند و چه محدودیت‌هایی دارند.

به طور خلاصه، در اصطلاح‌شناسی ارتباطی و اجتماعی، رابطه کارکردی میان مفهوم، واژه/اصطلاح و نحو خارج از تناظر یک به یک است و بر اساس بافتار تخصصی و به دنبال نوع تعاملات ارتباطی-اجتماعی آنها با یکدیگر تعیین می‌شود. از آن جا که معنا از «مجموعه اطلاعات موجود در یک واژگانی» استخراج می‌شود و نیز واحد اصطلاح‌شناختی معنای خاص خود را از یک واحد واژگانی که در یک بافت خاص ارتباطی و اجتماعی به دست می‌آورد، بنابراین چارچوب و عملکرد خاص گفتمانی تعیین کننده معنای خاص واژگان/اصطلاحات است. در عین حال اگرچه، به زعم اصطلاح‌شناسی ارتباطی معنا بر اساس بازنمود مفهومی به وجود می‌آید، اما مشخص نیست که بازنمود مفهومی باید چه مشخصه‌هایی داشته باشد. همچنین رابطه بین معنا، محتوا و نحو در نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی همچنان در هاله ای از ابهام قرار دارد. شاید به دلیل وجود این ابهام و عدم وضوح شفافیت در چگونگی تعامل مفهوم، واژه/اصطلاح و نحو، اصطلاح‌شناسی اجتماعی-ارتباطی راه را برای مفاهیم جدیدتری از اصطلاح‌شناسی که مبتنی بر مفاهیم پایه‌ای دانش شناختی بود، گشود.

۴. نظریه‌های اصطلاح‌شناسی شناختی

دانش زبانی بخشی از شناخت آدمی است و چون در طول زمان شناخت انسان در حال تغییر و تحول است، پس دانش زبانی او هم در حال تغییر است. تغییر و تحول در دانش و فرهنگ می‌تواند مفاهیم ساخته ذهن انسان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد که این مقوله خود به تنهایی سبب ایجاد تحولاتی در مقوله‌بندی و توصیف مفاهیم در اصطلاح‌شناسی می‌شود. در واقع با ورود شناخت به عرصه زبان، روان‌شناسی با زبان‌شناسی شناختی، خصوصاً در مباحث مرتبط با ساختار مقوله‌بندی و توصیف مفهومی ادغام می‌شود. از طرف دیگر، از آنجا که صورت زبان _ بر خلاف نظریه صورت‌گرایان _ مستقل از فرایندهای ذهنی است، پس جدا دانستن سطوح تحلیل زبان و اصطلاح از فرهنگ، اجتماع، گفتمان و محیط که نقش مهمی را در فرایندهای ذهنی دارند تفکری ساده‌اندیشانه است.

بر این اساس، اصطلاح‌شناسی شناختی اگر چه از برخی دیدگاه‌ها شبیه به نظریه ارتباطی است، تفاوت‌های قابل توجهی میان نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی و نظریه اصطلاح‌شناسی

شناختی وجود دارد. به زعم فابر، در این باره باید دو حوزه را از یکدیگر منفک کرد: اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی^{۴۱} و اصطلاح‌شناسی قالب-بنیان^{۴۲}.

۴.۱. اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی

اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی با به چالش کشیدن مفروض‌های نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی توسط تمرمن آغاز می‌شود. در ادامه بررسی تحول نظریه‌ها اصطلاح‌شناسی، تمرمن (۲۰۰۰: ۱۶) تأکید می‌کند که:

۱) زبان نقش مهمی را در ادراک و ارتباطات مقوله‌ها^{۴۳} دارد (در واقع تمرمن معتقد است که اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی از واحدهای ادراکی شروع می‌شود که این واحدهای ادراکی اغلب ساختار پیش‌نمونه‌ای^{۴۴} داشته و به صورت خام در ذهن ما وجود دارند).

۲) بسیاری از مقوله‌بندی‌ها مرزهای نامشخصی دارند و به طور کامل توسط ابزاری چون هستی‌شناختی و منطق طبقه‌بندی نمی‌شوند.

۳) تعریف مفهومی از یک اصطلاح اغلب چندان امکان‌پذیر و مطلوب نیست. شاید بتوان به این دلیل اشاره کرد که این تعاریف در معرض انواع روش‌های تحلیلی در حوزه اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی قرار می‌گیرند. در نظریه اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی بیشتر توجه معطوف به تعاریف اصطلاحات کاربردی است که از پیکره متن استخراج شده است. در این روش عوامل متعددی همچون «نوع مقوله تعریف شده»، «سطح دانش دریافت‌کننده» و یا پدیدآورنده متن نقش مهمی را در تعیین و ارائه یک تعریف از یک «اصطلاح» دارد.

۴) چندمعنایی، مترادف و زبان‌تصویری^{۴۵} و استعاره‌ی بیشتر در زبان تخصصی رخ می‌دهد. بنابراین، در تحلیل‌های اصطلاح‌شناختی مطالعه این موارد نیز باید در دستور کار قرار گیرد.

۵) همان‌طور که مقوله‌ها به مرور زمان تکامل می‌یابند، اصطلاحات نیز به مرور در معنا تغییر می‌کنند و به موازات آن فهم ما از یک مقوله مفهومی افزایش می‌یابد.

در حقیقت، اصطلاحات، مفاهیم و مقوله‌ها در یک رویکرد در زمانی و با تغییر فهم ما در طول زمان تغییر می‌کنند و این نشان می‌دهد که باید اصطلاح‌شناسی را با رویکردی در زمانی به همراه رویکرد هم‌زمانی مطالعه کرد. این مسأله باعث شد که رویکرد اجتماعی-شناختی اصطلاح‌شناسی^{۴۶} بیشتر توصیفی^{۴۷} باشد تا تجویزی^{۴۸}. چرا که رویکرد تجویزی غالباً در بُعد هم-

زمانی مطرح است؛ بُعدی که در آن ثبات در مفاهیم و اصطلاحات به چشم می‌خورد در حالی که مشاهده می‌شود، تغییر فرهنگ در نظام الگوهای استعاره‌ای _ که یکی از ساز و کارهای آگاهانه و ناآگاهانه در واکنش به ایجاد اصطلاحات علمی است _ در گسترهٔ زمان و در نتیجه در بعد در زمانی تحقق می‌یابد.

از نظر فابر (۲۰۱۲: ۷) آن چیزی که اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی را متفاوت از سایر نظریه‌ها می‌کند، سازمان‌بندی مفهومی^{۴۹} و توجه به چگونگی ساخت مقوله‌هایی است که به رویکردهای زبان‌شناسی شناختی مربوط می‌شود. نظام‌های مفهومی موجود در نظریهٔ اصطلاح‌شناسی عمومی تنها بخشی از ارتباطات مفهومی سازمان‌دهی شده را شکل می‌دهد، در حالی که مقوله‌های شناختی اجتماعی، ساختار پیش‌نمونه‌ای^{۵۰} دارند و بازنمودهای مفهومی آنها اغلب به صورت الگوهای شناختی از پیش تعیین شده نمود می‌یابد. نظریهٔ پیش‌نمونه‌ای^{۵۱} که یک زبان‌شناس شناختی به نام راش^{۵۲} آن را مطرح کرد، به جای بررسی «مقوله‌ها» و «مقوله‌بندی»ها به مطالعهٔ "مفاهیم" می‌پردازد. منظور از پیش‌نمونه‌های هر مقوله، بارزترین و شاخص‌ترین موردهایی هستند که عضو یک مقوله به حساب می‌آیند. راش پیش‌نمونه‌ها را از طریق پیکره‌بندی ویژگی‌ها بررسی کرد که به مطالعهٔ ساختار مقوله‌ها در ذهن کمک می‌کند. بر اساس نظریهٔ پیش‌نمونه، مقوله‌های پیش‌نمونه درجات مختلفی از تبلور و بروز را دارند و لذا مشخص‌ترین عضو یک مقوله را می‌توان نمونهٔ بارز آن مقوله در نظر گرفت. مثلاً در مقولهٔ پرندگان، بارزترین و پیش‌نمونه‌ای‌ترین پرنده در ذهن یک ایرانی شاید یک گنجشک باشد، حال آنکه پیش‌نمونهٔ ذهنی یک مدیرانه‌ای از مقولهٔ پرنده _ بسته به تجربهٔ ادراکی و زیستی متفاوت او نسبت به یک ایرانی _ پرندگان دریایی است. مقوله‌های پیش‌نمونه‌ای، ساختار مشابه و نسبتاً همانند دارند. به بیانی دیگر ساختار معنایی هر مقوله از منظر پیش‌نمونه‌گی متشکل از دایره‌های تو در تو است. هر چه این دوایر به مرکز نزدیک‌تر باشد شباهت‌ها در مقوله‌های پیش‌نمونه‌ای بیشتر بوده و همپوشانی نیز بیشتر خواهد بود. به عکس، هر چه این دوایر از نظر پیش‌نمونه‌گی از مرکز دورتر باشند و به نواحی پیرامونی برده شوند، همپوشانی‌ها و همانندی‌ها کمتر شده و ساختار معنایی دو مقوله از یکدیگر فاصله گرفته و دو مقوله جدا از هم را به وجود می‌آورند. در نظریهٔ پیش‌نمونه‌ای راش از میزان معمولی بودن^{۵۳} به عنوان الگویی در جهت سنجش مقوله‌ها و حوزه‌های مفهومی استفاده می‌شود. با این حال، در این نظریه نیز ارجاعات و اطلاعات ارائه شده، قلمروی خاص و مشخصی

از دانش را در برمی‌گیرد و لذا ساختار درونی^۴ هر یک از این مقوله‌ها، انواع اطلاعاتی که هر یک از آنها در اختیار دارند، یا شبکه و نظام مفهومی که مقوله‌ها در بستر آن شکل گرفته‌اند چندان مورد توجه واقع نمی‌شوند. واضح است که ساختار درونی هر یک از مقوله‌های مفهومی اهمیت بسیار دارند، زیرا احتمالاً بر نوع «طرح بیناحوزه‌ای»^۵ تأثیری گذارند و یا آن را محدود می‌کنند (Faber, ۲۰۱۲: ۲۳).

در چارچوب اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی از حوزه‌های تخصصی دانش، قبل از ایجاد یک الگو یا طراحی یک هستی‌شناسی مفهومی در حوزه‌ای بخصوص، درک عالی از مقوله‌ها و ارتباطات موجود میان آنها و نیز استقلال از فرهنگ یا زبان در حوزه مورد علاقه ضروری است. چنین مقوله‌هایی اشاره به واحدهایی از ادارک دارند. با این وجود، وقتی که زبان و فرهنگ بازنمودهایی ذهنی هستند که در همه سطوح مفهوم‌سازی تبلور می‌یابند، برای هر کس منطقاً سؤالاتی پیرامون واحدهای ادراکی زبانی^۶ مطرح می‌شود. از جمله معایب واضح این بازنمودهای ذهنی نامحدود بودن آنهاست. در واقع، بازنمودهای ذهنی بر اساس فهرست بی‌انتهایی از ارتباطات مفهومی شکل می‌گیرند. در نتیجه به نظر می‌رسد که «الگوی شناختی آرمانی شده»^۷ یا مقوله‌های پیش‌نمونه‌ای، بیشتر متکی بر بینش طراح است. به علاوه، پیش‌نمونه‌ها و الگوهای شناختی آرمانی شده درباره نحوه تعیین نقطه ثقل پیدایش یک پیش‌نمونه ذهنی و یا تعیین معنی طرح‌واره‌های واقعی روان‌شناختی^۸ در یک مفهوم حرفی برای گفتن ندارند. در نهایت، اینکه پیش‌نمونه‌ها دارای مفهوم گمراه‌کننده‌ای هستند و غیرممکن است بتوان ماهیت دقیق اصلی مقوله‌بندی‌های پیش‌نمونه را تعریف کرد و یا بتوان به طور عینی درجه پیش‌نمونه بودن یک واحد ادراکی را اندازه‌گیری کرد. در سازمان‌دهی مقوله‌ها، پیش‌نمونه‌ها حضور دائمی ندارند، زیرا آنها بر اساس ارزیابی ذهنی اصطلاح‌شناس انعکاس بیرونی می‌یابند.

به طور خلاصه، در اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی، رابطه کارکردی میان مفهوم، واژه/اصطلاح و نحو از چندترادفی و چند معنایی به سمت تعیین ساختارهای پیش‌نمونه‌ای و الگوهای شناختی آرمانی شده پیش می‌رود؛ الگوهایی که در هر فرد بر اساس تفاوت‌های اجتماعی، فرهنگی، و زیستی بازنمودهای متفاوت دارد. در این نظریه، اگرچه مفاهیم شناختی به برداشت و ادراک عمیق‌تری از رابطه مفهوم، واژه/اصطلاح و نحو دست زده‌اند و دامنه اصطلاح‌شناسی را از گفتمان و عملکرد ارتباطی فراتر برده‌اند، اما با این وجود امکان معنازایی بر اساس مقوله‌بندی

مفهومی به صورت استاندارد و معیار وجود ندارد؛ چرا که مقوله‌بندی مفهومی بر اساس الگوهایی مفهومی ادراکی، پیش‌نمونه‌ها و الگوهای آرمانی شده که همگی سلیقه‌ای هستند و احتمالاً از فردی به فرد دیگر و از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوتند طراحی می‌شود. بنابراین، ضروری است که واحدهای زبانی، بسیار فراتر از واژه/اصطلاح، مفهوم و ساختارهای پیش‌نمونه‌ای رفته و به واسطه قالب‌هایی نظام‌مندتر و عینی‌تر دسته‌بندی و تعریف شوند. بدین‌ترتیب پیدایش «اصطلاح‌شناسی شناختی قالب-بنیان» در واکنش به «اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی» و در پاسخ‌گویی به این دغدغه معرفت‌شناختی شکل گرفت.

۴.۲. اصطلاح‌شناسی شناختی قالب-بنیان

«قالب‌ها»^۹، نوعی ابزار مبتنی بر تجربه هستند که باعث ایجاد صراحت در واحدهای زبانی می‌شوند. هر واژه یا هر واحد زبانی دیگر موجود در متن، قالب مربوط به خود را در ذهن سخنگو برمی‌انگیزاند یا منعکس می‌کند. (Fillmore ۲۰۰۶: ۱۱۳؛ گندمکار ۱۳۹۳). در واقع، فیلمور^۶ هر قالب را دانشی می‌داند که برای درک اصطلاحی خاص یا اصطلاحات مرتبط لازم است. قالب‌ها در ساختار مفهومی قرار داشته و حاصل تجربه‌های فیزیکی، اجتماعی و فرهنگی هستند. در نظریه قالب‌بنیان فیلمور، قالب، نظامی از مطالب مرتبط با هم محسوب می‌شود؛ آن هم به گونه‌ای که برای درک هر یک از این مفاهیم مجبوریم کل ساختاری را درک کنیم که مفهوم مورد نظر در آن قرار گرفته است. به این ترتیب، وقتی یکی از عناصر موجود در ساختار نام برده در متنی تظاهر می‌یابد، یا در مکالمه‌ای به کار می‌رود، تمام عناصر و سازه‌های دیگر موجود در آن ساختار قابل دسترسی و بالفعل شدن می‌شوند (همان: ۳۷۳). بنابراین، بر خلاف دو نظریه اصطلاح‌شناسی پیشین، یعنی اصطلاح‌شناسی عمومی و اصطلاح‌شناسی ارتباطی، در نظریه اصطلاح‌شناسی قالب-بنیان، اصطلاحات را تنها می‌توان درون قالب‌ها درک کرد و اگر یک قالب معنایی از جامعه حذف شود و یا وجود نداشته باشد، اصطلاح مربوط به آن نیز حذف می‌شود، یا دیگر وجود نخواهد داشت. بر این اساس، اصطلاح‌شناسی قالب-بنیان دیدگاه‌های گوینده را نشان می‌دهد. فیلمور (همان: ۳۸۳) در این رابطه به اصطلاح coast و shore اشاره دارد. با وجود آنکه هر دو واژه به محدوده مشخصی اشاره دارند، اما واژه coast به خشکی نزدیک دریا از نگاه شخصی که در خشکی است و shore به خشکی نزدیک دریا از دید کسی که در داخل دریاست.

در اصطلاح‌شناسی قالب-بنیان، موقعیت یکسان را می‌توان از طرق مختلف نگاه کرد مثلاً با نگاهی مثبت و یا با نگاهی منفی (راسخ‌مهند، ۱۳۹۲). بر اساس آنچه گفته شد فابر (۲۰۱۲: ۲۹) معتقد است که توجه اصلی اصطلاح‌شناسی قالب-بنیان معطوف به سه نکته است:

(۱) سازمان‌دهی مفهومی

(۲) ماهیت چندبعدی واحدهای اصطلاح‌شناختی

(۳) استخراج اطلاعات معنایی و نحوی از طریق کاربرد بیکره‌های چندزبانی.

به زعم راسخ‌مهند (۱۳۹۲)، نظریه لانگاکر^{۱۱} در مورد حوزه‌ها، مانند نظریه فیلمور درباره قالب‌های معنایی، بر این اصل استوار است که درک واژگان بدون درک محدود دانشی که در آن قرار دارد، ناممکن است (۱۹۸۷: ۱۸۳-۱۸۹). لانگاکر این محدوده دانش نظام‌مند را «حوزه شناختی»^{۱۲} می‌نامد (۲۰۰۰: ۲۳). او می‌گوید لانگاکر حوزه شناختی را محدوده‌ای از دانش می‌داند که در آن واژگان، به عنوان اطلاعات پیش‌زمینه عمل می‌کند. مثلاً اگر فردی در قلمروی هندسه مفهوم «دایره» را نداند، نمی‌تواند درکی از واژه «شعاع» داشته باشد. به عبارتی درک واژه «دایره»، اطلاعات لازم پیش‌زمینه‌ای را برای درک واژه بعدی یعنی «شعاع» فراهم می‌آورد، چرا که شعاع بخشی از واژه پیش‌زمینه‌ای یعنی دایره است. یا مثلاً درک واژگانی مانند «داغ»، «گرم»، «سرد»، «خنک» و «ولرم» که در حوزه دما کاربرد دارند و بدون درک نظام دما، ممکن نیست. فیلمور و اتکینز^{۱۳} (۱۹۹۲: ۷۷-۷۶) در باب تفاوت میان رویکرد معنایی شناختی و حوزه واژگانی سنتی معتقدند:

«در چنین رویکردهایی [معنایی شناختی] درک معنی واژه تنها با ارجاع به پیش‌زمینه ساختارمند تجربه، باورها یا تکرار اموری امکان‌پذیر است که در بردارنده نوعی پیش‌نیاز مفهومی برای درک معنی است. تنها زمانی می‌توان گفت گویشوران معنی واژه‌ای را فهمیده‌اند که قالب‌های پیش‌زمینه‌ای را درک کرده باشند؛ قالب‌هایی که برانگیزاننده مفهوم رمزگذاری شده توسط واژه مورد نظرند. در چنین رویکردی، واژه و مفهوم واژه‌ها مستقیماً به هم ربط ندارند، بلکه فقط از طریق پیوندهای موجود میان قالب‌های پیش‌زمینه متداول و نشانه‌های برجستگی معانی عناصر این قالب‌ها به هم مرتبط می‌شوند.»

از این رو "پروژه فریم نت"^{۱۴} در معناشناسی قالبی^{۱۵} تأکید بر این دارد که برای درک معنای کلمات در زبان، هر کسی باید اول دانش قالب‌های معنایی و ساختارهای مفهومی را داشته باشد.

چنین ادعایی درباره اصطلاحات یک حوزه تخصصی از دانش نیز صادق است. برای نمونه عدد دو تا زمانی که در قالب مفهومی اعداد قرار نگیرد به خودی خود نمی‌تواند معنایی داشته باشد. در عین حال، در اصطلاح‌شناسی قالب-بنیان، تصاویر چه به صورت ثابت در قالب عکس یا تصویر و چه به صورت متحرک در قالب فیلم و یا انیمیشن و غیره می‌توانند نقش بسزایی در ارائه و فهم مفاهیم حوزه تخصصی داشته باشند، زیرا اطلاعات حاصل از تصاویر با اطلاعات سازمان‌یافته از تعاریف، ادراک در نظام‌های مفهومی را تسهیل می‌کنند.

همچنین در اصطلاح‌شناسی قالب-بنیان، از جوانب معنایی قالب‌ها برای ساختن حوزه‌های تخصصی و ایجاد بازنمودهای غیرزبان تخصصی استفاده می‌شود. پیکره‌بندی‌های متون تخصصی در زبان‌های مختلفی که فراگیری دانش تخصصی را تسهیل می‌کند بر اساس معنای مفهومی صورت می‌گیرد. مفهوم در همه حوزه‌ها، هم در اصطلاح‌شناسی و هم در زبان‌شناسی مسئله‌ساز است. ساختار مقوله‌های مفاهیم تخصصی همیشه یک موضوع مهم در اصطلاح‌شناسی بوده است، زیرا نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی از سازمان‌دهی معناشناسی مفهومی^{۶۶} به جای معناشناسی معنایی^{۶۷} در مدخل‌های اصطلاح‌شناختی استفاده می‌کند. «حوزه‌ها»، علاوه بر نظریه اصطلاح‌شناسی قالب-بنیان در نظریه‌های اصطلاح‌شناسی ارتباطی و جامعه‌شناختی نیز بسیار ضروری هستند. اما تاکنون بر انعکاس نظام‌مند اصطلاحات در «حوزه‌ها» تأکید نشده و نحوه توضیح، ترسیم و سازمان‌دهی چنین ساختاری در نظریه‌های اصطلاح‌شناسی میسر نبوده است. برای مثال، حتی در مطرح‌ترین دفترچه‌های راهنمای اصطلاح‌شناسی، مسأله نحوه گسترش چنین پیکره‌هایی هرگز به درستی شرح داده نشده است. در حقیقت اصطلاح‌نامه‌ها به عنوان محصولی از درک مستقیم اصطلاح‌شناسان هستند؛ محصولی که پس از مدت زمانی با مشورت کارشناسان ارزش‌گذاری می‌شود (Faber, 2012).

به طور خلاصه، در اصطلاح‌شناسی شناختی قالب-بنیان، رابطه کارکردی میان مفهوم، واژه/اصطلاح بر اساس قالب یا ساختار مفهومی واژه‌ها، توجه به ویژگی‌های حوزه تخصصی که اصطلاحات و مفاهیم در درون آن شکل می‌گیرند و نیز لزوم اهمیت‌دهی به معنای معنایی اصطلاحات (semasiology) تعیین می‌شود. متأسفانه تاکنون چگونگی سازمان‌دهی حوزه‌های اصطلاح‌شناسی به درستی تعیین نشده و استاندارد برای تعیین، ترسیم و توضیح حوزه‌های شناختی در اصطلاح‌نامه‌ها به وجود نیامده است.

۵. نتیجه‌گیری

هدف ما از این نوشتار بررسی مؤلفه‌هایی بود که در تغییر و تکوین نظریه‌های توصیفی اصطلاح-شناسی از جمله نظریه عمومی اصطلاح‌شناسی مؤثر واقع شده‌اند و موجب تغییر مسیر اندیشمندان اصطلاح‌شناسی از نظریه‌های عمومی به سمت نظریه‌های اجتماعی، ارتباطی و شناختی شدند. این جستار، در صدد پاسخ به این سؤال بود که کدام یک از مجموعه مؤلفه‌ها سبب شد تا اندیشمندان از نظریه‌های عمومی اصطلاح‌شناسی گسسته و به سمت نظریه‌های ارتباطی-اجتماعی و شناختی سوق داده شوند؟ فرض را بر این گذاشتیم که تفاوت در تعریف مفاهیم بنیادین در هر یک از نظریه‌ها و نیز چگونگی ارتباط و تعامل درونی سه مؤلفه مفهوم، اصطلاح/واژه و نحو در هر نظریه سبب تفاوت در اصل نظریه‌ها شده است.

بررسی تمایز این نظریه‌ها با یکدیگر و کشف روابط کارکردی میان کلمه، اصطلاح، نحو و مفهوم و رصد آنها از تشکیل نظریه‌های اولیه نظام واژه‌نگر (نظام ووستری) تا شکل‌گیری نظریه‌های اخیر نظام شناختی قالب بنیان (پیش‌نمونه‌ها و مقوله‌های مفهومی از پیش تعیین شده) امکان رصد سیر تحول و تطور روابط مؤلفه‌های مؤثر در شکل‌گیری معنا و نحوه شکل‌گیری شبکه‌های مفهومی در هر نظریه را فراهم آورد. در بررسی‌هایی که صورت گرفت دریافتیم که تاکنون هیچ‌کدام از نظریه‌های اصطلاح‌شناسی، یعنی نه نظریه عمومی، نه نظریه اجتماعی-ارتباطی و نه نظریه‌های شناختی توجه خاصی به نحو نکرده‌اند؛ زیرا هر تحلیل نحوی چه در زبان عمومی و چه در زبان تخصصی باید بر اساس یک نظریه نحوی باشد. این در حالی است که تاکنون اصطلاح‌شناسی و نحو به طور کلی در این موضوع حرفی درباره یکدیگر نزده و هر دو بسیار محافظه‌کارانه عمل کرده‌اند.

در عین حال، شاهد بودیم که نظریه‌های اصطلاح‌شناسی ارائه شده در تلاش برای یافتن تمایز بین اصطلاحات و کلمات هستند و گاه این تلاش تا حدی پیش رفته که برخی نظریه‌ها همچون نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی ووستر، اصطلاحات را به عنوان نمادهایی صرفاً زبان‌شناختی در نظر گرفته‌اند که کارکرد آنها متفاوت از "کلمات" در زبان عمومی است. به عبارتی دیگر، در نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی، واژه و معناشناسی مفهومی که بر اساس آن واژه صورت می‌گیرد، مبنای نام‌گذاری بر واژگان تخصصی را تشکیل می‌داد. حال آنکه نظریه اصطلاح‌شناسی قالب‌بنیان که سر دیگر طیف مبانی بنیادین در اصطلاح‌شناسی نظری را به وجود آورده، در

مدخل‌های اصطلاح‌شناختی خود از «قالب» و معناشناسی معنایی _ و نه معناشناسی مفهومی - واژگانی _ استفاده می‌کند. بر همین اساس، به نظر می‌رسد که تفاوت در واحدهای تشکیل دهنده معنا در نظریه عمومی و نظریه شناختی قالب‌بنیان و نیز عدم توجه به بافتار و ساختار شکل‌گیری اصطلاحات علمی و تخصصی در نظریه‌های عمومی نسبت به نظریه‌های اجتماعی-ارتباطی و نیز نظریه شناختی اجتماعی باعث شده تا مفاهیم و مفروض‌های پایه در هر نظریه به چالش کشیده شده و راه برای گسترش نظریه‌های واکنشی آتی پدید آید.

در گام بعدی ملاحظه کردیم که نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی مدعی است که "اصطلاحات" ماهیتاً «ساختارهای محتوایی هستند». اما دیدیم که این نظریه‌ها از هیچ الگویی مشخص نحوی پیروی نمی‌کنند. به علاوه، چگونگی پیدایش معنی در نظریه‌های اصطلاح‌شناسی ارتباطی همچنان مبهم است. به عبارت دیگر، اگرچه در روش کلی نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی، معنی بر اساس بازنمود مفهومی به وجود می‌آید، مشخصاً معلوم نیست که چنین بازنمودهایی چگونه ایجاد می‌شوند؛ آنها شبیه به چه هستند، شبیه به چه چیزی نیستند و چه محدودیت‌هایی دارند. بنابراین، دیدگاه «معناشناسی مفهومی» که در این نظریه مطرح می‌شود نیاز به وضوح بیشتر دارد.

و اما در خصوص اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی در حوزه‌های تخصصی دانش و اصطلاح‌شناسی قالب-بنیان که جزء نظریه اجتماعی شناختی است تلاش بر این است تا اطلاعات کاملی درباره توصیف کامل یک اصطلاح ارائه شود که برای این کار نیاز مبرم به ارائه مدخل کاملی از اصطلاحات تخصصی در یک حوزه از دانش تخصصی داریم. اما پیش از آنکه بخواهیم برای یک مفهوم در حوزه‌ای خاص الگویی پیشنهاد داده یا هستی‌شناسی آن را بررسی کنیم، ضروری است که به مسأله مقوله‌ها و ارتباطات موجود میان آنها و نیز استقلال این مقوله‌ها از فرهنگ یا زبان حوزه مورد بحث توجه کنیم. با این وجود، مفهوم‌سازی در نظریه‌های شناختی قالب‌بنیان با دو مشکل اساسی روبه‌رو هستند: از یک طرف می‌دانیم که زبان و فرهنگ بازنمودهایی ذهنی هستند که در همه سطوح مفهوم‌سازی تبلور می‌یابند. بنابراین، برای هر کس منطقاً سؤالاتی درباره درجه خلوص و معیار استاندارد برای تشخیص واحدهای ادراکی زبانی مطرح می‌شود. از طرف دیگر، از آنجا که بازنمودهای ذهنی نامحدود هستند، می‌توان به تعداد انسان‌ها، بی‌نهایت ارتباطات مفهومی متصور شد. در نتیجه به نظر می‌رسد که الگوی شناختی آرمانی شده یا مقوله‌های پیش‌نمونه‌ای، بیشتر متکی بر بینش و نگرش‌های ذهنی و سلیقه‌ای^{۲۸}

طراح است. همین مسأله صد البته بر چگونگی مفهوم‌سازی و در نتیجه اصطلاح‌سازی در نظریه‌های شناختی تأثیر گذاشته و مانع استانداردسازی بر اساس معیارهای مشخص و عینی می‌شود.

با این حال، در بین رویکردهای ارائه شده از دیرباز تاکنون شاید هنوز هم بتوان کارآمدترین چارچوب در حوزه اصطلاح‌شناسی را در نظریه اجتماعی‌شناختی دانست. این نظریه برای مطالعه واحدهای دانش تخصصی به مطالعه رفتار این واحدها در متن می‌پردازد؛ زیرا کارکرد کلی متون زبان تخصصی، انتقال دانش است. پس برخلاف نظریه‌های اصطلاح‌شناسی عمومی اصطلاحات و واژگان را در خارج از جهان متنی و ارتباطی بررسی نکرده و آنها را به عنوان پدیده‌های زبان‌شناختی صرف که منفک از عالم اجتماعی باشند مطالعه نمی‌کنند. در عین حال در اصطلاح‌شناسی شناختی قالب‌بنیان تمایل اصطلاح‌شناسان به یافتن قالب‌ها یا الگوهایی است که فهم را تسهیل می‌کند. اما متأسفانه تاکنون بر انعکاس نظام‌مند اصطلاحات در حوزه‌های تخصصی تأکید نشده و نحوه توضیح، ترسیم و سازمان‌دهی چنین ساختاری در نظریه‌های اصطلاح‌شناسی به صورت عینی و استاندارد میسر نبوده است. به عبارت دیگر، هر کس بر اساس قالب‌های فکری و شناختی خود دست به تدوین اصطلاح‌نامه‌ها زده است. در نتیجه اصطلاح‌نامه‌هایی که امروزه در کشورها وجود دارد هیچ‌یک از الگویی استاندارد یا ساختارپندی واحد پیروی نکرده و هر اصطلاح‌شناس، اصطلاحات حوزه علمی و تخصصی خود را بر اساس نگرش‌ها، شناخت و ادراکی که از تجربه‌های ذهنی و برونی خود دارد ساماندهی می‌کند.

بنابراین، به نظر می‌رسد که تلاش برای ایجاد یک قالب یا قالب‌های مشخص در درون حوزه تخصصی (که درک آن حوزه را برای کاربر تسهیل می‌کند) و در نتیجه تلاش برای ایجاد یک الگوی نظام‌مند یا الگوهای ارزش‌گذاری شده مشترک که بر اساس آن بتوان برای ارائه اصطلاحات تخصصی و ارائه معنایی مشخص و بارز از هر یک از مقوله‌های موجود در آنها تعریفی مدون ارائه داد، از ضرورت‌های مفاهیم هستی‌شناختی و به ویژه معرفت‌شناختی علوم و زبان‌های تخصصی است.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. Terminology
2. Specialised language/ Langue spécialisée
3. Common language/ Langue courante
4. Conceptualisation
5. Nominalisation
6. Semantic field/ Champ sémantique
7. lexical field/ Champ lexical
8. Prescriptive approach
9. Descriptive approach
10. Synchronic aspect
11. Diachronic aspect
12. *The Machine Tool. An interlingual Dictionary of Basic Concepts*
13. GTT= General Terminology Theory
14. Specialized Languages
15. Felber
16. Monosemy
17. Terms
18. Words/Mots
19. Polysemy
20. Synonymy
21. Pragmatics
22. Subjective concepts
23. Logical relationships
24. Ontological relationships
25. Intensional description
26. Mononymy
27. Synchronic
28. Computer Assisted Terminology (= CAT)
29. Riggs, F. Onomastics
۳۰. در نامگان‌پردازی، متخصص برای درک بهتر معانی مختلف از یک اصطلاح، از یک اصطلاح شفاف‌تر استفاده می‌کند.
Anita, B. E.
31. Social and Communicative Terminology
32. Socioterminology
33. Diachronic aspect
34. Pihkala, T.
35. The Communicative Theory of Terminology
36. Multidimensional
37. Nodes of knowledge
38. Terminologization
39. Set of information of a lexical unit

40. Syntactic structure and valence
41. Socio-Cognitive Terminology
42. Frame-based Terminology (Frame Terminology)
43. Conception of categories
44. Prototype
45. Figurative language
46. Sociocognitive terminology
47. Descriptive approach
48. Prescriptive approach
49. Conceptual organization
50. Prototype structure
51. Prototype Theory
52. Rosch, E.
53. Degrees of typicality
54. Internal structure
55. Interdomain Mapping
56. Units of Understanding
57. Idealized cognitive model
58. Psychologically real schematic meaning
59. Frames
60. Fillmore, C. J.
61. Langacker, R.
62. Cognitive domain
63. Atkins, B. T.
64. FrameNet Project
65. Frame semantics (Sémantique des Schémas)
66. Onomasiological organization
67. Semasiological organization
68. Subjectivity

۷. منابع

- Anita, Bassey E. (2000). *Terminology and Language Planning: An Alternative Framework of Practice and Discourse*. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.
- Boulanger, Jean Claude (1995). "Présentation: Images et parcours de la socioterminologie". *Meta*. 40 (2), pp. 194-205.
- Cabré, Maria T. (1999). *Terminology: Theory, methods, and applications*. (J. C. Sager, Ed., & J. Cesaris, Trans.). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.

- Cabré, Maria T. (2003). "Theories of terminology: their description, prescription and explanation". *Terminology*:9(2). pp. 163-199.
- Evers, V. (2010). *Terminologie et Traduction*. (Mémoire de fin d'étude). Pays-Bas : Université d'Utrecht.
- Faber, Pamela B. (2012). *A cognitive linguistics view of Terminology and specialized translation*. University of Granada.
- Felber, Helmut (1984). *Terminology manual*. Paris: Unesco and Infoterm.
- Fillmore, Charles J. (2006). "Frame semantics". In Dirk Geeraerts. *Cognitive Linguistics: Basic Readings*. Mouton de Gruyter, 373-400.
- Fillmore, Charles J. & Atkins, Beryl T. (1992). "Toward a frame-based lexicon: The semantics of RISK and its neighbors". *Frames, Fields and Contrasts: New Essays in Semantics and Lexical Organization*. Hillsdale: Lawrence Erlbaum Associates.
- Gaudin, François (1993). *Pour une socioterminologie: Des problèmes pratiques aux pratiques institutionnelles*. Rouen: Publications de l'Université de Rouen.
- Guespin, Louis (1995). "La circulation terminologique et les rapports entre science, technique et production". *Meta*. 40 (2), pp. 206-215.
- Langacker, Ronald W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar, Volume I*. Stanford CA: Stanford University Press.
- Langacker, Ronald W. (2000). "Estructura de la cláusula en la gramática cognoscitiva". *Revista Española de Lingüística Aplicada*. Vol. Monográfico: pp.19-65.
- Laurén, Christer & Heribert Picht. (2001). "Terminologie aus linguistischer Sicht". *Terminology Science & Research*. 12(1-2): 30-40.
- Pavel, Silvia & Nolet, Diane.(2001). *The Handbook of Terminology*. Adapted into English by Christine Leonhardt. Hull: Minister of Public Works and Government Services of Canada.
- Pihkala, Teija (2001). *Socioterminology*, Term info 1/2001 Retrieved from: *Nordterm* <http://www.tsk.fi/tsk/node/224>.
- Pearson, Jennifer (1998). *Terms in context*. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins Publishing Co.
- Riggs, Fred W. (1984). *The CONTA Conference. Proceedings of the Conference on Conceptual and Terminological Analysis in the Social Sciences*. Frankfurt: Indeks Verlag.
- Rira, Ditra. (2011). "Terminologie et Traduction : Les défis du traducteur albanais face au parler européen". *Synérgie*. 6. pp.75-89.

- Rosch, Eleanore (1978). "Principles of categorization". *Cognition and Categorization*. Hillsdale, NJ: Erlbaum. pp. 27-48.
- Sager, Juan C. (1990). *A Practical Course in Terminology Processing*. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins Publishing Co.
- Temmerman, Rita (2000). *Towards new ways of terminology description: The sociocognitive approach*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin.
- Thoiron, Philippe & Béjoint, Henri (2010). "La terminologie : une question des termes ?". *Meta*. 55(1). 105-118.
- Wüster, Eugene (1968). *The Machine Tool. An interlingual dictionary of basic concepts*. London: Technical Press.
- راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۹۲). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم*. تهران: سمت.
- سمائی، فرشید. (۱۳۹۵). «گرایش‌های نوین اصطلاح‌شناسی امروز». *مطالعات واژه‌گزینی*. تهران: ویژه‌نامه فرهنگستان. صص. ۷۸-۱۱۷.
- سمائی، فرشید (۱۳۸۴). «مکاتب اصطلاح‌شناسی و گرایش‌های فرهنگستان سوم». *مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی*. تهران: صص. ۸۹-۱۰۶.
- فرهنگستان زبان و ادب فارسی. (۱۳۸۴). *مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی*، زیر نظر علی کافی؛ تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. گروه نشر آثار.
- گندمکار، راحله. (۱۳۹۳). «تحلیل معنایی واژگان زبان فارسی بر مبنای رویکرد معنی‌شناسی قالب‌بنیاد». *فصلنامه علم زبان*. ۲، صص. ۱۱۷-۱۴۲.
- فلبر، هلموت. (ترجمه عزیزی، محسن). (۱۳۸۱). *مبانی اصطلاح‌شناسی*. تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران

Investigation in the evolution of terminological theories: from lexical turns in GTT to metamorphosis of frame-based terminological units

Masoumeh Shiri, Research Center of Terminology & Lexicology at Academy of Persian language & Literature :
shiri.translation@gmail.com
Nosrat Hejazi, Assistant professor of French Department at Tarbiyat Modares University
nos_hej@modares.ac.ir

Since “Terminology” is an interdisciplinary field of study situated in the intersection of applied linguistics, translatology, language-related sciences, psychology and communication engineering, and in the recent decades many questions have been raised about its core concepts, principles, frameworks and functional domains, researching about parameters which have considerably evolved the descriptive theories of Terminology – including General Theories of Terminology – appears of great importance. The core question is what are the main parameters that have drifted the theoreticians and practitioners from GTT toward the socio-communicative and cognitive theories of Terminology? It seems that the functional interactions between concepts, word/term, syntax and their interrelation, and even their difference in the units of meaning which vary from one theory to another have led ontologically and epistemologically to the formation and development of various kinds of terminological theories.

This paper tries to differentiate different theories and sub-theories of Terminology according to functional relationships pertaining between concepts, words, terms, syntax and to follow up the different contours of this development from lexical turns in the early years of GTT to the significant transfigurations that have ensued in frame-based terminological units.

Looking through the core concepts and ideas of each sub-theories and keeping keen analysis on their advantages and drawbacks enable not only to find our bearings in the recent years, but also to become arguably attentive for the forthcoming terminological orientations, allowing researchers in both specialized language and terminology to pursue their path in a clearer framework.

Keywords: Terminology, General Terminology Theory, socio-communicative approach, frame-based terminology